

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ی ، یکشنبه ۰۶ دی ۱۳۹۴؛ ۱۵ ربیع الاول ۱۴۳۷

جهاد ابتدایی در زمان غیبت:

بحث ما در جهاد ابتدایی بود، یک سری روایات و ادله را هم در جلسه ی گذشته عرض کردیم. بحث امروزمان درباره ی اقوال و نتیجه هست.

اصولا در بحث جهاد ابتدایی و اینکه در زمان غیبت، جهاد ابتدایی جایز نیست، بدون حضور امام؛ در این مسئله اجماعی وجود ندارد، و از همان اول میان اصحاب اختلاف بوده. مرحوم شیخ مفید و مرحوم ابو الصلاح حلبی و مرحوم سلّار، از قدمای ما، قائل بودند به اینکه جهاد ابتدایی در عصر غیبت جایز است، لذا مخالف نبودند. در مقابل این بزرگواران، مرحوم شیخ طوسی، مرحوم بن برّاج، مرحوم ابن ادریس در سرائر، و عده ای دیگری که قائل بودند به عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت. در بین قدما نیز ما اجماعی نداشتیم.

بعد از قدما، مرحوم محقق در شرایع، مرحوم علامه در تذکره، قائل به عدم جواز بودند. مرحوم شهید ثانی هم در شرح لمعه، هم در مسائل و هم در مسالک، مسئله جهاد ابتدایی را مطرح کرده و قائل هست که جهاد ابتدایی در زمان غیبت جایز نیست. در مسالک تصریح می کند که حتی ولی فقیه و مجتهد جامع الشرائط نیز نمی توانند به جهاد ابتدایی اقدام کنند و اجازه ی ایشان کفایت از اذن امام نمی کند.

بعد از علامه، شهید ثانی، از کسانی هست که قائلند به عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر غیبت. ایشان از فرمایش علامه در منتها، و مرحوم علامه نیز در تذکره، این مطلب را مطرح کرده و هم در تحریر و قواعد و هم در منتها. مرحوم صاحب ریاض از فرمایش علامه در منتها و فرمایش ابن زهره در آنجا این جور استفاده کرده که در بین

متأخرین یا در بین فقهای میانه، اعتقاد به این بوده که عدم جواز جهاد ابتدائی در زمان غیبت اجماعی است، و مرحوم ابن زهره نیز در قدما معتقد بوده که عدم جواز جهاد ابتدائی در زمان غیبت اجماعی است. مرحوم صاحب ریاض از بیان مرحوم علامه در منتها و بیان مرحوم ابن زهره در غُنیه این گونه استنباط کرده که اینها قائل به اجماعی بودن مسئله هستند؛ یعنی اینکه جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز نیست. متأخرین هم مشروع قائل هستند به عدم جواز جهاد ابتدائی.

عبارتی مرحوم صاحب جواهر دارند که بیشتر در اینجا آنرا می خوانیم. یک عبارتی هم مرحوم آیت الله خوئی در منهاج دارند که بنده آن عبارت ایشان را در منهاج دیده ام، و اگر در جای دیگری هم بحث کرده اند، کسی اگر دیده اطلاع دهد، من که غیر از منهاج در جای دیگری ندیده ام. ایشان قائل به عدم جواز جهاد ابتدائی در زمان غیبت بودند.

عبارت مرحوم صاحب جواهر این است:

«لا خلاف بیننا بل الإجماع بقسمیه علی أنّ الجهاد إنّما یجب [بشرط وجود الإمام علیه السلام] و بسط یده [أو من نصبه للجهاد] و لو بتعمیم ولایته له و لغيره فی قطر من الأقطار، بل أصل مشروعیته مشروط بذلک فضلاً عن وجوبه.»^۱

اینکه می گویند بل الاجماع بقسمیه علیه، یعنی هم اجماع محصل و هم اجماع منقول، بر این مطلب هست که «انما یجب علی الوجه المزبور بشرط الوجود الامام و بسط یده». می گوید ما هم اجماع منقول و هم محصل داریم بر اینکه جهاد واجب هست به این صورت که در محضر امام معصوم باشد. «و بسط یده أو من نصبه للجهاد»، یا زمانی که امام مبسوط الید است یا در حضور امام باشد، یا کسی که امام او را برای جهاد نصب کرده و به او فرماندهی داده، «و

۱. معجم فقه الجواهر؛ ج ۲، ص: ۲۱۶؛ ب - اشتراط وجوبه بوجود الإمام علیه السلام أو من نصبه.

لو بتعمیم ولایت له؛ و لو اینکه ولایت او یک نوع ولایت خاصی باشد که امام ولایت عامی را به او تفویض کرده که از جمله آن اذن در جهاد است؛ جهاد ابتدائی با او در حکم جهاد ابتدائی با امام معصوم است. «و لغيره لوجه له و غيره فی قطره من الاقطار»، حالا یا نائب خاص قرار داده یا یک قُطری از در یکی از اقطار و مناطق، در یک اقلیمی او را نائب خاص قرار داده؛ با حضور او نیز می‌شود جهاد کرد. «بل عصر مشروعیت مشروط بذلک فلن وجوبه»؛ بلکه اصل مشروعیت جهاد مشروط است به حضور امام و به اذن امام، تا چه رسد به وجوبش.

ما قبلا بحث کردیم که اصولاً از چیزهایی که وجوب و مشروعیتش مبتنی بر جوازش هست جهاد است. در جهاد دفاعی و ابتدائی اگر واجب نباشد مشروع نیست؛ چون موجب هدر رفتن دماء مسلمین و هدم اموال و خروج مسلمین می‌شود، از این نظر اگر جهاد واجب نباشد جایز نیست. مرحوم صاحب جواهر می‌فرمایند که اصلاً در مشروعیت جهاد، حضور امام یا نائب خاص امام لازم هست تا چه رسد به وجوبش. بعد روایاتی را بیان می‌کنند درباره‌ی اثبات اینکه جهاد بدون وجود امام جایز نیست. بعد هم یک استنباطی در آخر بحثشان دارند و آن اینکه می‌فرمایند: «لکن إن تم الإجماع المزبور فذاك، و إلا أمکن المناقشة فيه بعموم ولاية الفقيه فی زمن الغيبة الشاملة لذلك المعتضدة بعموم أدلة الجهاد، فترجح علی غیرها.» می‌گویند اگر شما توانستید اجماع را ثابت کنید که وقتی جهاد جایز هست که امام حاضر باشد، و بدون امام جایز نیست، فيها، اما اگر این اجماع ثابت نباشد ادله‌ی عامه ولایت فقیه، مورد اجتماعات ابتدائی را می‌گیرد و در زمان غیبت، جهاد ابتدائی با اذن ولی فقیه جایز است. مخصوصاً ادله‌ی وجوب جهاد هم به خاطر آنچه در قرآن می‌گوید: «و قاتلوهم حتی لا تكون الفتنة و قاتلوهم مشرکین كافة»، ادوات عمومی قرآن نیز تأیید می‌کند وجوب جهاد ابتدائی را در زمان غیبت؛ این فرمایش مرحوم صاحب جواهر بود.

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲۱، ص: ۱۴؛ الرکن الأول فی من يجب علیه؛ ج ۲۱، ص: ۵.

از این فرمایشات چنین استنباط می شود که مرحوم صاحب جواهر می خواهند بگویند اصولاً دلیل ما بر عدم جواز جهاد ابتدائی در زمان غیبت معصوم علیه السلام، اجماع است. اگر شما اجماع را ثابت کردید ما دلیل داریم، اما اگر اجماع ثابت نشد ما هیچ دلیلی نداریم که جهاد ابتدائی در زمان غیبت معصوم اشکال دارد. علی رغم اینکه ایشان همه‌ی روایات را نقل می کنند؛ روایت بشیر دهان را نقل می کند و روایات دیگر را، البته روی روایات مرحوم صاحب جواهر نظر نمی دهند، فقط نقل می کنند و بعد می فرمایند اگر شما اجماع مذکور را ثابت کردید اینجا مطلب تمام است که جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز نیست، اما اگر این اجماع را نداشتید، ادله‌ی عامه‌ی ولایت فقیه می گیرد و از این لحاظ، جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز است.

حالا اینکه ادله‌ی عامه‌ی ولایت فقیه، جهاد ابتدائی را می گیرد یا نه، خودش فرع بر این است که ما یک دلیل نص صریحی نداشته باشیم که حضور امام یا کسی که نصب شده امام است در جهاد ابتدائی شرط است. اگر چنین دلیلی نداشتیم، دلایل عامه‌ی ولایت فقیه می گیرد، اما اگر ما دلیل محکمی در این زمینه داشته باشیم، دیگر آن ادله اصلاً این‌ها را نمی گیرد. ما تصریح داریم بر این، چون می فرمایند جهاد بدون حضور معصوم امکان ندارد؛ این می آید و حاکم می شود بر همه‌ی ادله‌ی عامه‌ی ولایت فقیه؛ در واقع آن ادله را تخصیص می دهد بر اینکه این ولایت فقیه ثابت است جز در مورد جهاد ابتدائی؛ این نظری هست که امام بزرگوار دارند.

مرحوم صاحب جواهر متعقد است که اگر ما اجماعی بر ولایت فقیه نداشته باشیم دیگر دلیلی نداریم. ما می گویم نه؛ ما بدون اجماع این را قبول نداریم، چون هم میان قداما اختلاف نظر است هم میان متقدمین؛ لذا ما در این قضیه اجماع نداریم. حال آنکه ایشان می گوید به دو قسم اجماع منقول و محصل داریم، ما نه اجماع منقول داریم و نه اجماع محصل.

مرحوم صاحب ریاض آمده و از فرمایش علامه در منتها و از فرمایش ابن زهره در غنیه، برداشت اجماع کرده، ولی آن‌ها تصریح بر این نکردند که قائل به اجماعند و نقل اجماع می کنند؛ ولی ایشان برداشتش چنین بوده که آن‌ها بر اجماعند. عبارتی هم که ابن زهره در غنیه دارد، گویا چنین است که من برداشت می کنم قائل به اجماع است.

به هر حال ما نه اجماع منقول و نه محصل در مسئله نداریم، برخلاف حرف ایشان که فرموده «لا خلاف بیننا بل الاجماع بقسمیه علیه»؛ نه این گونه نیست که اجماع منقول و محصل بر عدم جواز جهاد ابتدائی در زمان غیبت باشد. پس فرمایش صاحب جواهر در اینجا منوط شد بر اینکه عدم جواز متوقف است، و لو اینکه ما اجماع داشته باشیم، گرچه فی الواقع اجماع نداریم. بنابراین اگر ما دلیل صریح هم داشته باشیم، ادلهی عامه‌ی ولایت فقیه، جهاد ابتدائی را نمی‌گیرد؛ چون آن دلیل حاکم بر ادلهی ولایت فقیه است.

س. آدرس کلام صاحب جواهر کجاست؟

جلد ۲۱ صفحه ۱۱ و ۱۲. اما مطلبی که مرحوم آیت‌الله خویی در منهاج الصالحین هم نقل فرموده اند. البته آنچه من دیدم از قول ایشان در منهاج است و ممکن است ایشان در جایی دیگر هم بحث کرده باشند و ادله‌ای هم برای فرمایشاتشان آورده باشند. در منهاج ایشان می‌فرمایند:

إنَّ الجهاد مع الكفَّار من أحد أركان الدين الإسلامي و قد تقوى الإسلام و انتشر أمره في العالم بالجهاد مع الدعوة إلى التوحيد في ظلّ راية النبي الأكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم، و من هنا قد اهتم القرآن الكريم به في ضمن نصوصه التشريعيّة، حيث قد ورد في الآيات الكثيرة وجوب القتال و الجهاد على المسلمين مع الكفَّار المشركين حتى يسلموا أو يقتلوا، و مع أهل الكتاب حتى يسلموا أو يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون، و من الطبيعي أنّ تخصيص هذا الحكم بزمان موقت و هو زمان الحضور لا ينسجم مع اهتمام القرآن و أمره به من دون توقيت في ضمن نصوصه الكثيرة،^۱

۱. منهاج الصالحين (للخوئی)؛ ج ۱، ص: ۳۶۳؛ (مسألة ۲)؛ ج ۱، ص: ۳۶۳.

ایشان آیات مربوط به جهاد را نقل می‌کند از قبیل «و قاتلوا المشرکین کافه... حتی لا یكون الفتنه...» این‌ها را در همین آخر می‌آورند. بعد می‌فرمایند که: «و من الطبیعی أن تخصیص هذا الحکم بزمان موقت و هو زمان الحضور لا ینسجم مع اهتمام القرآن و امره به من دون توقیت فی ضمن النصوص الكثیره»، می‌فرمایند اینکه ما بگوییم این حکم قرآنی مخصوص زمان حضور است، یک زمان موقتی هم این حکم بوده و در زمان غیبت چنین حکمی نداریم... این: لاینسجم مع اهتمام القرآن، حال آنکه قرآن اهتمام به جهاد دارد، لذا این حرف درست و درمانی نیست.

تا اینکه می‌فرمایند: «و قد تحصل من ذلك أن الظاهر...»، کمی این عبارت را ادامه می‌دهند و بعضی از آیات و روایات را درباره‌ی جهاد می‌آورند که خلاصه‌اش این است که نمی‌توانیم بگوییم این همه آیات و روایات و تأکیدات بر جهاد، جهادی که از فروع دین است، را بگوییم مخصوص یک زمان موقتی است که زمان حضور امام است که فقط در یک بستر ۲۵۰ ساله بوده، حال آنکه الان ۱۱۷۰ سال است که چنین حکمی نداریم!

بعد می‌فرمایند: «و قد تحصل من ذلك أن الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد فی عصر الغیبة و ثبوته فی كافة الأعصار لدی توفر شرائطه، و هو فی زمن الغیبة منوط بتشخیص المسلمین من ذوی الخبرة فی الموضوع أن فی الجهاد معهم مصلحة للإسلام»^۱

می‌فرماید وجوب جهاد در عصر غیبت ثابت نیست، و در همه‌ی اعصار، وجوب جهاد ساقط نیست، به شرط اینکه شرایطش فراهم شود؛ شرطش هم تشخیص مسلمین است.

س. ثابت نیست یا ساقط نیست؟

می‌فرمایند: «و قد تحصل من ذلك أن الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد»؛ وجوب جهاد ساقط نیست در عصر غیبت. «و ثبوته»، یعنی ثبوت جهاد، در كافة اعصار، در همه‌ی اعصار، وجوب جهاد ابتدائی ساقط است. «لدی توفر

۱. منهاج الصالحین (للخوئی)؛ ج ۱، ص: ۳۶۵؛ (مسألة ۲)؛ ج ۱، ص: ۳۶۳.

شرائطه»؛ آنجایی که شرایط جهاد آماده شود. حالا شرایط جهاد چیست؟ «و هو فی زمن الغیبه منوط بتشخیص المسلمین»؛ در زمان غیبت منوط است به تشخیص مسلمین، «من ذوی الخبرة»؛ این‌هایی که خبرگیست نظامی دارند، مسائل نظامی و امنیتی را تشخیص می‌دهند، «فی الموضوع»؛ در موضوع خبرگیست دارند، در جنگ و جهاد؛ لذا خبره در فقه نمی‌خواهد، خبره در موضوع می‌خواهد. «أن مع الجهاد معهم مصلحة»؛ در جهاد میان مسلمین و کفار مصلحتی است، «و الاثر للاسلام»؛ برای اسلام اثر دارد، «علی اساس أن لديهم قوة كافية»؛ برای اینکه در نزد این مسلمین یک قوه‌ی کافی است، «من حیث العدد و العُدَّة»؛ از حیث عدد و تجهیزات، «لدهم»؛ برای کوبیدن کفار، «بشکل لایحتمل عادة»؛ به نحوی که احتمال داده نشود، «أن یقصرُوا فی المعركة»؛ اینکه مسلمین در میدان جنگ کم بیاورند. «فإذا توفر ذلك شرایط عندهم»؛ این شرایط اگر نزد مسلمانان متوفر و جمع شد، «وجب علیهم الجهاد و المقاتلة معهم»؛ بر آن‌ها جهاد و مقاتله‌ی با کفار واجب می‌گردد. «فهل یعتبر فیها ای فی مشروطیة»؛ آیا معتبر است با این جهاد، با این کیفیت، یعنی در مشروعیت جهاد، «إذن الفقیه للجامع للشرائط أو لا»؛ اذن فقیه جامع‌الشرایط، در اینجا لازم هست یا نیست. وقتی مسلمین تشخیص دادند، یعنی خبره مسلمانان در نظامی‌ها تشخیص دادند که الان باید با دشمن بجنگیم، آیا در اینجا اذن فقیه جامع‌الشرایط لازم هست یا نیست، یظهر من صاحب الجواهر (قدس سره) اعتبار به بدعوی عموم ولایته بمثل ذلك فی زمن الغیبه. ایشان می‌فرمایند از فرمایش صاحب جواهر چنین بدست می‌آید که بر این حسب صاحب جواهر قائل به ولایت عامه برای فقیه بوده، در زمان غیبت، اذن او شرط است. اینکه می‌فرمایند صاحب جواهر می‌گوید، چون صاحب جواهر قائل به ولایت عامه فقیه بوده، و خود آیت‌الله خوبی قائل به ولایت فقیه نیستند، پس حتی اذن خود مجتهد جامع‌الشرایط هم لازم نیست، چون ایشان الزام برای جهاد را برای مسلمانان تشخیص داده‌اند، پس باید بروند و بجنگند؛ اذن مجتهد جامع‌الشرایط هم لازم نیست؛ چون ایشان ولایت عامه برای فقیه قائل نیستند. از فرمایش ایشان در می‌آید حتی اذن مجتهد هم لازم نیست برای جهاد.

فرمایش آیت‌الله خویی مبتنی بر دو چیز است. عبارتشان که در منهاج معروف است این است، البته عرض کردم اگر در جای دیگری بیانی دارند، من ندیده‌ام. نظر ایشان در اینجا این است که جواز جهاد ابتدائی یا وجوب جهاد ابتدائی

در زمان غیبت، مبتنی بر دو چیز است، یکی بر اینکه اگر ما بگوییم جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز نیست، این موجب تعطیل حکم می شود در یک زمان طولانی، و موجب توقیت حکم می شود در یک زمان محدود که نتیجه اش این می شود که این همه آیاتی که خداوند برای جهاد فرستاده است را بگوییم محدود می شود به یک زمان کوتاه، و در یک زمان طولانی غیبت امام که تا کنون هزار و صد و هفتاد سال گذشته، جهاد تعطیل است. مطلب دوم آن است که اگر ما قائل به عدم وجوب جهاد شدیم، لازمه اش این است که در زمان غیبت، انتشار اسلام تعطیل شود.

این فرمایش ایشان در منهاج مبتنی بر این دو مطلب بود: یک، اعتقاد به عدم وجوب جهاد موجب تعطیل حکم جهاد بشود در زمان طولانی غیبت، و محدود می شود به زمان کوتاه حضور معصوم. دوم اینکه اگر ما قائل به عدم جواز جهاد ابتدائی شدیم، در واقع انتشار اسلام در یک زمان طولانی غیبت، تعطیل کردیم. ما به این دو مطلب ایراد داریم، اولاً قول به عدم وجوب جهاد ابتدائی، موجب تعطیل جهاد در زمان غیبت نخواهد شد؛ چون جهاد اعم از جهاد دفاعی و جهاد ابتدائی، و شکی نیست که موارد جهاد دفاعی، بیش از جهاد ابتدائی است؛ یعنی در جایی که دشمن تهاجم می کند و ما باید دفاع کنیم، چنین احتمال بیشتر از آن است که ما امکاناتی داشته باشیم و شروع کنیم به گسترش قلمرو اسلام در بلاد کفر. جنگ های دفاعی پیامبر هم بیش از موارد جنگ های ابتدائی بوده. زمانی که مهم تر از زمان پیامبر نیست.

اگر ما گفتیم که جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز و واجب نیست، چون امام نیست؛ این موجب تعطیل جهاد نمی شود، زیرا که موارد جهاد دفاعی، فوق العاده زیاد است، دفاع از بیضه ی اسلام موارد فراوانی دارد که ثابت هم کرده ایم در زمان غیبت واجب است صورت بگیرد. پس این تعطیل جهاد نیست که بگویند در زمان غیبت جهاد اصلاً نیست، موجب تعطیل انتشار اسلام هم نمی شود؛ اصلاً انتشار اسلام، مبتنی بر جهاد نیست، راه های متعددی انتشار اسلام دارد، یک راهش جهاد ابتدائی است. حتی در موقعیت جهانی امروز اصلاً راه انتشار اسلام در جهاد ابتدائی نیست، بلکه راه انتشار اسلام، توسعه ی فرهنگی اسلام است، توسعه ی بیداری و بیدارسازی مسلمین است. همین قدر که ما اسلام را ارائه بدیم تا مردم به اسلام گرایش پیدا کنند، تبلیغ اسلام است. پس انتشار اسلام در این زمان با جنگ و جهاد ابتدائی و کشورگشایی امکان پذیر نیست، بلکه در کلیت آن بیشتر برای اسلام ضرر دارد. راه های

قوی تری برا انتشار اسلام هست. پس اگر گفتیم جهاد ابتدائی در زمان غیبت وجوب ندارد، این حرف موجب تعطیل انتشار اسلام نیست.

س. جهاد دوم شاید، ولی جهاد اول ممکن است اتفاق نیفتد، یعنی جهاد دفاعی.

خب ما در ۸ سال دفاع مقدس چکار کردیم؟ الان در سوریه و عراق چه می‌کنند؟ از زمان انقلاب تا کنون، ما فارغ از جهاد دفاعی نبوده‌ایم. همین قدر که ما تشکیل حکومت اسلامی دادیم، در هیچ زمانی فارغ از جهاد دفاعی نبودیم. پس با این دو مطلبی که ایشان فرمودند، وقتی مطلب منتفی شد، از انتفاع لازم، انتفاع ملزوم پیش می‌آید.

س. آیا آیت الله خوئی این جهاد ابتدائی را ضمن جهاد می‌دانند یا یک جهاد مستقل می‌دانند؟

عرض کردم جز در منهاج، عبارتی دیگری از ایشان در جایی ندیده‌ام و نمی‌دانم سر بحث‌شان چگونه مطرح کردند، اگر ما باشیم و عبارت منهاج، همین است. ما بر اساس عبارت منهاج صحبت می‌کنیم، ولی ممکن است در جایی، یک استدلالی هم جور کرده باشند، باید رفت و بررسی کرد.

تمام حرف این است که اگر ما دلیل دیگری نداشته باشیم. عمده دلیل ما در عدم جواز در جهاد ابتدائی در زمان غیبت، روایاتی داشتیم که قبلاً هم خواندیم که می‌توانیم به نحوی ادله عامه ولایت فقیه را حاکم بر آن روایات بدانیم، ولی آن روایتی که قابل توجیه و علاج نیست، و خود دلیل و نص قطعی بر مسئله است، روایت بشیر دهان است.

بعضی از کسانی که قائل شده‌اند به جهاد ابتدائی در زمان غیبت، دو کار کرده‌اند، یک اینکه برخی از ایشان روایات بشیر دهان را از لحاظ سند زیر سؤال برده‌اند؛ زیرا با وجود روایت بشیر، هیچ‌کس نمی‌تواند قائل به جهاد ابتدائی در زمان غیبت شود، لذا این‌ها سند روایت را زیر سؤال برده‌اند و گفته‌اند این روایت درست نیست، یا سندش ضعیف هست و قابل تمسک نیست. در حالی که ما سه تا سند بر صحت روایت بشیر دهان داریم؛ لذا باید به آن عمل شود.

دلیل اول ما این است که ناقل روایت، مرحوم کلینی است. مرحوم کلینی، دوجور روایت در کافی نقل کرده که یک سری از روایاتش از اصول اربعه مأه است. یک دسته هم روایاتی مرحوم کلینی دارد که خودش نقل می کند، یعنی از اصول نقل نکرده. روایاتی که خودش نقل می کند، از نظر همهی محدثین و بزرگان، صددرصد عبارت صحیح است؛ چون با دغدغه ای که مرحوم کلینی در مسئله سند روایت به خرج می داده، پس حتما با دقت نظر در سلسله سند و صحت آن، آنرا ارائه کرده. روایت بشیر دهان، از نوع روایت دوم است؛ یعنی از روایاتی نیست که مرحوم کلینی از اصول نقل کرده باشد، خود مرحوم، این روایت را نقل کرده؛ پس تمام افراد تحت سلسله سند روایت را بررسی کرده، و از لحاظ او همهی آنها عادل و موثق بوده اند که ایشان روایت را نقل کرده؛ از این جهت است که روایت بشیر دهان روایت قوی ای است.

جهت دومی که روایت بشیر دهان دارد، شخصیت خود بشیر است. بشیر دهان کسی است که صفوان بن یحیی زیاد از او روایت نقل کرده و مرحوم شیخ طوسی اعلی الله مقامه می فرمایند که صفوان لایرضی الا عن سقطه، یعنی کسانی که لایرضی الا عن سقطه، روایت بشیر دهان را نقل کرده اند؛ پس معلوم می شود به اقرار آنها بشیر دهان ثقه بوده.

جهت سوم، این است که در سلسله ی سند این روایت، سُوید غلا هست، این سوید غلا است که دارد از بشیر نقل می کند. سوید کسی است که مرحوم نجاشی در رجالش از ابن عباس نقل می کند که سوید قلا، یا همان سوید بن مسلم، از اصحاب اجماع است، یعنی کسی است که تمام محدثین بر ثقه بودنش اجماع دارند. مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب الخلاف خود در مورد سوید بن مسلم می گوید که او کسی است که اجماع بر ثقه بودنش وجود دارد. پس هم سوید غلا در سلسله سندش از بشیر نقل می کند، هم خود بشیر دهان فردی است که صفوان از او نقل کرده لایرضی الا عن سقطه، و هم روایت را خود مرحوم کلینی آورده، یعنی از اصول نقل نکرده، این از آن دسته روایاتی بود که خود کلینی در خصوص سلسله سندش تحقیق کرده که دارد نقل می کند. پس روایت بشیر دهان خدشه بردار نیست. از امام صادق علیه السلام هم آمده و در روایتش نصّ است که جهاد با غیر امام مینه است و لحم خنزیر است؛ حتی سیاق کلام طوری نیست که بگوییم اینجا نهی از نوع نهی ارشادی است، روایت جز قابلیت حمل بر حرمت ندارد، جهاد با غیر امام. پس با این روایت بشیر دهان ما کاری نمی توانیم بکنیم.

کسانی آمده‌اند و در تصرف دلیل روایت حرف‌هایی زده‌اند. ایشان گفته‌اند که بشیر آورده با غیر امام مفترض الطاعه جهاد ابتدائی جایز نیست. از اشخاص معاصری که قائل به جهاد ابتدائی شده‌اند، غیر از مرحوم آیت‌الله خویی و دیگران، از کسانی که آن شخصیت انقلابی‌شان اجازه نداده که بگویند جهاد ابتدائی در غیبت جایز نیست، ظاهراً کاتولیک‌تر از پاپ شده‌اند! چون ما از امام خمینی، شخصیتی انقلابی‌تر نداریم، و امام با این سعه‌ای که در مسئله‌ی عامه‌ی ولایت فقیه دارند و در شخصیت انقلابی‌شان نیز جای بحثی نیست، گفته‌اند که جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز نیست.

روایت بشیر دهان روایت بسیار متقنی است، ظاهر نیست بلکه روایتی هست نص. کسانی آمده‌اند و در دلالت روایت بحث کرده‌اند، گفته‌اند این امام مفترض الطاعه‌ای که بشیر دهان می‌گوید، همین ولی فقیه را هم شامل می‌شود، چون ولی فقیه هم مفترض الطاعه است و چون اطاعت او نیز واجب است بنابراین اگر با اذن ولی فقیه جهاد ابتدائی صورت گرفت، گویا با اذن امام مفترض الطاعه صورت گرفته؛ و این واقعا کم‌لطفی است نسبت به دلالت روایت بشیر دهان! زیرا که اولاً، امام مفترض الطاعه منحصر است در امام معصوم، و این عنوان مختص معصوم است. مرحوم علامه‌ی طباطبائی رضوان‌الله در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی اولوا الأمر منکم، تحلیل زیبایی دارند، می‌فرمایند که در اینجا وجوب اطاعت از اولوا الأمر، مطلق آمده، یعنی وقتی می‌گوید اطیعوا الرسول بعد می‌گوید اولوا الأمر، و چون وجوب اطاعت، مطلق آمده حتماً باید اولوا الأمر معصوم باشد، چون اطاعت مطلق از غیر معصوم جایز نیست، زیرا که غیر معصوم هرچقدر هم که صالح باشد بالأخره اشتباه می‌کند، اشتباه کلامی دارد، فراموشی دارد، لذا اطاعت مطلق فقط از معصوم جایز است زیرا اگر از غیر معصوم هم اطاعت مطلق واجب باشد که این خلاف عقل است، یعنی کسی که احتمال سهو در عملش می‌رود یا در موضوعش نسیانی داشته باشد، درعین حال بگویم که بر من واجب است که از او اطاعت کنم، این درست نیست. یک منطقی که ما در برابر کسانی که می‌گویند رهبر که معصوم نیست ارائه می‌کنیم این است که بله، درست است که رهبر معصوم نیست و امکان دارد اشتباه کند، ولی آیا اشتباه رهبر را من نوعی می‌شناسم و تشخیص می‌دهم. امکان دارد رهبر اشتباه کند، اما اگر قرار باشد بنده مطابق فکر و نظر و ذهن و ذوقم اگر موافق با حکم رهبر نبود بگویم رهبر اشتباه کرده! پس یک رهبر می‌تواند اشتباه کند، اما اینکه نظری را

که من اشاره می‌کنم را آیا او اشتباه رفته، من چه دلیلی بر این دارم؟ پس اولاً قدرت تشخیص خطای او را من ندارم، بلکه اعلم از او قدرت تشخیص خطای او را دارد؛ ثانیاً، اگر خلافتی در او سراغ کردی از کجا معلوم برعکسش خلاف نباشد، برای این چه دلیلی دارید؟

درعین حال بله، غیر معصوم خلاف‌پذیر است و اهل سهو. هیچ‌گاه متصور نیست خداوند به من بنده‌اش دستور دهد که همان‌طور از من خدایی که خالق تو هستم اطاعت می‌کنی و نیز از این پیامبر معصوم اطاعت می‌کنی، از یک غیر معصوم هم به‌طور مطلق اطاعت کن! چون در اینجا اطیعوا الرسول کنار اولوا الأمر آمده، اطاعتش می‌شود و خوب اطاعت مطلق، پس وجوب اطاعت مطلق از غیر معصوم وارد نیست. امام مفترض الطاعه امام مطاع مطلق است و تا مطاع مطلق نباشد مفترض الطاعه نمی‌شود و مطاع مطلق نمی‌تواند غیر معصوم باشد؛ این امری است صددرصد ثابت. اگر قید مفترض الطاعه را نمی‌آورد مثلاً می‌گفت امام عادل، خوب می‌شد تسری داد که ولی فقیه هم امام عادل است، و گفته بودیم که ادله‌ی ولایت فقیه حاکم بر سایر روایات است، اما بر روایت بشیر دهان حاکم نیست، بلکه روایت بشیر حاکم بر ادله‌ی روایات ولایت فقیه است؛ به دلیل اینکه روایت بشیر تصریح به امام مفترض الطاعه دارد. پس ولی فقیه در حکم مفترض الطاعه نیست.

غیر از این، ما چندتا روایت داریم که در آنجا امام تصریح می‌کند که امام مفترض الطاعه کسی است که اولاً راسخون فی العلم باشد، ثانیاً معصوم باشد، تصریح در معصوم بودنش کرده‌اند. یکی روایت ضریس کناسی است، و دوم روایتی که کلینی ناقل اوست، یعنی از روایاتی است که خود کلینی نقل می‌کند و از اصول نقل نکرده.

در اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶۱، مرحوم کلینی خودش نقل می‌کند از ضریس کناسی، می‌گوید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ ضَرِيْسِ الْكِنَاسِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ
وَ عِنْدَهُ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا^۱ وَ يَجْعَلُونَا أئِمَّةً وَ يَصِفُونَنَا أَنْ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ

۱. فی بعض النسخ [یتوالونا].

اللَّهِ صَ ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَيَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِيُضْعَفِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَا حَقَّنَا وَ يَعْيُونَ ذَلِكَ عَلَيَّ مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقٍّ مَعْرِفَتِنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا أ تَرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَيَّ عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ - وَ يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قَوَامٌ دِينِهِمْ^۱

«سمعت اباجعفر يقول عنده أناس من اصحابه» که «عجبت من قوم»، امام باقر فرمودند: «عجبت عن قوم يتولونا و يجعلوننا ائمة و يصفون أن طاعتنا مفترض عليهم كطاعة رسول الله» که ایشان می گویند ما اهل بیت مفترض الطاعة هستیم همان طور که پیامبر مفترض الطاعة بود، «ثم يكسرون حجتهم و يقسمون انفسهم»، بعد اینها دلیل خودشان را می شکنند، با خودشان می جنگند، «لضعف قلوبهم»؛ به خاطر اینکه دل هایشان ضعیف است، و ایمان شان تحت تأثیر قرار گرفته، لذا متمایل به جریانات سیاسی می شوند. «و ينقصون حقنا»؛ حق ما را تنقیص می کنند، «و يعييون ذلك على من اعطى الله القرآن...»؛ و بر آن کسانی که خداوند حق معرفت قرآن عطا کرده عیب می گیرند، به آن ها می گویند که شما در خانه نشسته اید و حرکت و قیامی نمی کنید. آن زمان ابن زید قیام کرده بود و شیعیان در کنارش می جنگیدند، و هر کس با او همراه نمی شد، او را محکوم به غیرانقلابی بودن می کردند.

«أ ترون أن الله تبارك و تعالی افترض طاعة اوليائه على عباده»، که شما چنین می بینید که خداوند متعال واجب کرده طاعت اولیائش را بر بندگانش، «ثم يخفي عنهم اخبار السموات و الارض»؛ درحالی که مخفی کرده اخبار آسمان و زمین را از اولیائش، «و يقطع عنهم مواد العلم ممن فيه قوام دينهم»؛ و خداوند بریده است از این افرادی که مفترض الطاعة قرار داده، مواد دانستن از چیزهایی که قوام دین در آن ها است. یعنی ما نمی فهمیم و عاقبت را نمی سنجیم و نمی دانیم، حالا علی رغم این مفترض الطاعة باشیم؟! اگر ما مفترض الطاعة هستیم باید نتایج تمام حرکت ها و افعال و اخبار آسمان ها و زمین را بدانیم. این صفات راسخون فی العلم است که تا کسی چنین نباشد

۱. الكافي (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۲۶۱ / باب أن الأئمة ع يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفي عليهم الشيء صلوات الله عليهم ص : ۲۶۰.

اصولا مفترض الطاعة نمی شود؛ و چنین چیزی منحصر در معصوم علیه السلام است. اینجا تصریح دارد بر اینکه امام مفترض الطاعة باید راسخ در علم باشد، یعنی باید اخبار آسمانها را بداند؛ و اینها را جز معصوم نمی داند. پس تا چنین صفاتی نبود، طرف مفترض الطاعة نیست، یعنی فرمایش امام باقر چنین دلالتی دارد.

روایت بعدی روایت سلیم بن قیس است که از امیرالمؤمنین نقل کرده، این روایت در کتاب اصول کافی، جلد یک، صفحه ۲۱۶ هست، که حضرت فرموده اند:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَوْلَا الْأَمْرُ وَ إِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ^۱

«انما الطاعة لله عز و جل و لرسوله و لأولات الأمر»؛ طاعت مال خداوند عز و جل و مال رسول و اولاد امر است، «و إنما امر بطاعة اولى الأمر»؛ خداوند امر کرده به طاعت اولو الأمر، «لأنهم معصومون مطهرون»؛ به خاطر اینکه اینها معصوم مطهرونند. پس تا کسی معصوم نباشد ولی امر نمی شود، اولى الأمر نمی شود. پس بر اساس روایت سلیم بن قیس مفترض الطاعة هم باید معصوم باشد، و هم باید عالم به اخبار سماوات و ارض باشد بنابر روایت امام باقر؛ که در به غیر ائمه عليهم السلام کسی حائز آن نیست. پس با چنین تصریحی که در روایت بشیر دهان هست که جهاد با غیر امام مفترض الطاعة در حکم لحم خنزیر و دم و میته هست، نمی توان گفت جهاد ابتدائی در زمان غیبت جایز است. اینجا نص صریح روایت بیان کرده.

۱. علل الشرائع / ج ۱ / ۱۲۳ / ۱۰۲ باب العلة التي من أجلها أمر الله تعالى بطاعة الرسل و الأئمة ص ص : ۱۲۳.

ما باید به این توجه داشته باشیم که هیچ‌گاه مقابل امام نمی‌توانیم حرف بزنیم. در برابر فرمایشات اهل بیت هم نباید ذوقی برخورد کنیم، یعنی برخلاف ظاهرش حرف امام را حمل و تعبیر نکنیم، آن‌هم صرف اینکه فقط با ذوقمان درست در نمی‌آید که این واقعا جفای در حق ائمه است. عقل و فکر و نظر و برداشت ما تا زمانی هست که ما به کلام معصوم نرسیده‌ایم، وقتی به نص صریح معصوم رسیدیم، هرچه در مغزمان شکل گرفته باید دور بریزیم؛ این‌ها دیگر هیچ ارزشی ندارند. ما فقط باید در برابر معصوم مطیع باشیم، لذا زمانی که حرف معصوم رسیدیم، هرچقدر هم که در فهم و اجتهاد و فکر و عقلمان و مصلحت‌اندیشی‌مان باشد باید کنار بزنیم.

حتی اگر شما بگویید با جهاد ابتدائی تمام دنیا یکپارچه مسلمان می‌شوند، چون صادقون در دسترس نیستند، این ارزشی ندارد، چون امام مفترض الطاعه وجود ندارد.

س. حتما کسانی که جهاد ابتدائی را جایز شمرده‌اند دلایل روائی در دست داشته‌اند.

خب اگر چیزی هم بوده که با این دلایلی که گفتیم رد شده. بله، آن‌ها دلیل دارند، ولی ما دلیل‌شان را قبول نداریم. دلیل‌شان یا بابت تصرف در دلالت بشیر دهان بوده که این تصرف بیجا است چون با این همه دلیل امام مفترض الطاعه نمی‌سازد، یا دلیل‌شان ضعف روایت بشیر دهان است که نخیر، ضعیف هم نیست، بلکه سه دلیل هم بر تقویتش ذکر کردیم.

س. آیا روایتی غیر از روایت بشیر دهان را ملاک قرار نداده‌اند؟

روایتی که صراحتا بگوید جهاد ابتدائی با غیر امام جایز هست اصلا وجود ندارد. بحث دفاع از بیضه‌ی اسلام و روایاتی که قبلا خواندیم را که امام هم فرموده بودند واجب است، اما تصریح کند به جهاد ابتدائی، بدون حضور امام، چنین چیزی وجود ندارد. عمومات جهاد هست، اما عمومات جهاد نیز در اینجا اختصاص می‌خورد.

طلبه وقتی وارد وادی استدلال می‌شود بعضا تمام عظمت و شخصیت اساتید را نادیده می‌گیرد! ما خاک پای آیت‌الله خوبی هم نیستیم، اما فرمایش ایشان در منهاج را قبول نداریم. ما خاک پای صاحب جواهر اگر باشیم، اما فرمایش

ایشان را قبول نداریم، زیرا که اجماع در اینجا به هیچ وجه ثابت نیست حال آنکه ایشان می گوید غیر از اجماع دلیل دیگر نداریم، این نیست، دلیل محکم ما روایت بشیر دهان است که صدتا اجماع هم به گردش نمی رسد، زیرا که فرمایش امام معصوم است. بزرگان روی چشمان ما هستند و ما دستبوس ایشانیم از رفتگان تا حاضرین، اما وقتی به حق مطلب رسیدیم که دیگر جای استدلال و توجیه نیست. و صلی الله علی محمد و آله.